

سیری در تحول اندیشه سیاسی جلال آل احمد (۱)

۲۰ بهمن ۱۳۹۳ ساعت ۱۲:۲۰

فعالیت سیاسی جلال در خلال سالهای پس از انشعاب تا کودتای ۱۳۳۲ در کنار خلیل ملکی و در چهارچوب حزب "نیروی سوم" و سپس "زحمتکشان ملت ایران" و در دوره پس از جدایی از بقایی، در قالب حزب "زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم" در مخالفت با حزب توده و حمایت از دکتر مصدق (در جریان ماجرای ملی شدن صنعت نفت) تداوم یافت.

جلال الدین سادات آل احمد، معروف به جلال آل احمد، فرزند سید احمد حسینی طالقانی به سال ۱۳۰۲ در خانواده‌های مذهبی در تهران به دنیا آمد. پدر بزرگ، پدر، برادر بزرگتر و افراد دیگری از خانواده اش از جمله آیت الله طالقانی (پسر عموی وی) در کسوت روحانیت بودند. روی کار آمدن رضا خان و تغییرات پس از آن، تاثیر فراوانی بر زندگی این خانواده داشت. در حالیکه شاه جدید با تمام قدرت در صدد تغییر ستنهای جامعه ایرانی برآمده و سیاست غربی شدن را با سرعت در پیش گرفته بود، خانواده جلال با امتناع از پذیرش قوانینی چون کشف حجاب و خودداری پدر از پوشیدن البسه جدید، مقاومت و خانه نشینی را برگزیده و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و روانی ناگوار آن را پذیرفتند.

پدر که دل خوشی از اصلاحات غربی و گمراه کننده رضا خانی نداشت، تمایلی به تحصیل جلال در مدارس جدید - که ممکن او را به انحراف بکشاند - نشان نداد و لذا پسر، مدرسه را ترک گفته به بازار رفت تا ساعت سازی و سیم کشی و چرم فروشی بیاموزد. با وجود این میل به تحصیل، او را به سوی کلاسهای شبانه دارالفنون سوق داد و اینگونه بود که «روزها کار، ساعتسازی بعد سیمکشی برق و بعد چرمفروشی و از این قبیل ... و شبها درس ... و همین جور یها دبیرستان تمام شد و توشیح دیپلمه آمد زیر برگه ی وجودم . در سال ۱۳۲۲» [۱]. پس از آن، همانگونه که از شأن خانوادگی بر میآمد و پدر نیز انتظار داشت و از وجنات و سکنات این جوان سخت پایبند مذهب هم به خوبی پیدا بود، آماده طلبگی شد. به این منظور در سال ۱۳۲۲ به نجف اشرف عزیمت نمود تا فرزندى خلف شود و وارثی برای منبر و محراب پدر. از قضای روزگار حال و هوای حوزه علمیه نجف با طبع حساس و روح بلند پرواز این جوان ۲۰ ساله سازگار نشد، لذا بار و بنه اش را بست و راهی تهران شد تا از این پس زندگی او وارد مرحله ای جدید و متفاوت گردد.

اگر چه رسوخ افکار چپ از مدتها پیش در ایران آغاز شده بود و عدهای روشنفکران به آن گرایش یافته بودند اما با توجه به سرکوبهای شدید دوره رضا شاه، دستگیری متفکران اصلی این جریان و همچنین تبلیغات وسیع بر ضد این قبیل اندیشه ها در میان مردم، مجالی برای فعالیت آشکار و سازماندهی شده حامیان آن باقی نمانده بود. با اشغال ایران توسط متفقین و حذف

رضاشاه از صحنه، در پرتو خلاء قدرت حاصل شده، آزادی زندانیان سیاسی چپ، اشغال بخشی از خاک ایران توسط اتحاد جماهیر شوروی و حمایت آن دولت از مارکسیستهای ایرانی، همگی زمینه مساعدی جهت توسعه و سازماندهی فعالیت مارکسیستی فراهم آورد و در ماههای اولیه پس از سقوط رضا شاه، حزب توده بعنوان یکی از شاخصترین احزاب سیاسی تاریخ ایران تأسیس گردید و مأمونی برای جذب روشنفکران مستعدی شد که در آن سالها در جستجوی راهی برای رهایی از استبداد، استعمار و عقبماندگی سیاسی و اقتصادی ایران، تنها مسیر را در دلبستگی به آرمانهای سوسیالیستی و تبلیغات پرهیاهوی پیرامون این تفکر، یافته بودند.

«از سال های آخر دبیرستان با حرف و سخن های احمد کسروی آشنا شدم و مجله "مرد امروز" و "تفریحات شب" و بعد با مجله "دنیا" و مطبوعات حزب توده ... و با این دستمایه ی فکری، چیزی درست کرده بودیم به اسم انجمن اصلاح. کوچه انتظام، امیریه و شب ها در کلاس هایش مجانی فنارسه درس می دادیم. و عربی و آداب سخنرانی. و روزنامه دیواری داشتیم، به قصد واریسی کار احزابی که همچو قارچ روییده بودند. هر کدام مامور یکی شان بودیم و سرکشی می کردیم به حوزه ها و میتینگ هاشان ... و من مامور حزب توده بودم.» [ii]

در همین اوضاع و احوال، جلال با بریدن از خانواده و سنتهای آن و مراوده با همفکران جدید، به تدریج قدم در راهی نهاد که پس از یک سال به عضویت در حزب توده ختم گردید. وی از سال ۱۳۲۳ با عضویت در حزب توده، خود را به عنوان یکی از فعالان فرهنگی و ادبی این حزب مطرح ساخته و پله های ترقی را به سرعت طی کرد و تا آنجا پیش رفت که به سردبیری مجله "مردم" بعنوان ارگان این حزب رسید. فعالیتهای ادبی وی نیز بر پدیدآوردن داستانهای کوتاهی متمرکز شد که بر مسائل کارگری و نقد سنتهای جامعه ایرانی تاکید داشت. زبان ساده، استحکام در کلام، دقت در توصیفات، شیوهای خاص در بیان، کاربرد زبان عامیانه و نقدی گزنده و تاثیرگذار، همگی بیانگر سبک جدیدی در داستاننویسی ایرانی بود که جلال را به عنوان نویسندگانی جوان و خوش آتیه معرفی نمود. داریوش آشوری در این باره چنین مینویسد: «جلال آل احمد با تجربه ی ۲۴ سال نویسنده گی - که از سال ۱۳۲۴ آغاز شد و تا سال ۱۳۴۸ ادامه یافت - و نوشتن بیش از سی اثر خود را به عنوان یکی از چهره های ماندگار در عرصه ی داستاننویسی نوین ایران تثبیت کرد. وی با ترکیب ساده نویسی نثر هدایت و دهخدا با برخی از خصوصیات نثر سدهای چهارم و پنجم و مایه های از نثر فردینان سلینه با چاشنی سلیقه و استعداد و شخصیت خویش، نثر خود را آفرید. ساده نویسی و گرایش به زبان گفتار که از مشروطیت به این سو آغاز شده بود در آل احمد به کمال رسید. [iii]

با این حال وفاداری جلال به حزب توده نیز دیری نپایید. همانگونه که ذکر شد این حزب در ابتدا با شعار حمایت از مردم ستمدیده و مبارزه با استعمار و امپریالیسم جهانی پا عرصه سیاسی ایران نهاد و عده بسیاری از کسانی که در آرزوی رهایی از استعمار و امپریالیسم غرب بودند را به سوی خود جلب نمود، ضمن آنکه اتحاد جماهیر شوروی بعنوان حامی و مددکار ملل تحت ستم معرفی میشد. اما علیرغم این تبلیغات هر چه زمان میگذشت، ماهیت شوروی به عنوان یک دولت امپریالیستی و سرشار از خوی استعماری، بیشتر فاش میشد و سرسپردگی حزب توده به این قدرت به جای پیگیری آرمانهای ملت، نیز بر وجدانهای بیدار آشکارتر میگشت. از هنگامه قائله نفت شمال و تلاش حزب توده در جهت تامین منافع اتحاد جماهیر شوروی، این امر بصورت

مسئله ای آزار دهنده مطرح شد و بعدها طی ماجرای فرقه دمکرات آذربایجان و تمایلات جدایی طلبانه آن، اهداف استعماری اتحاد جماهیر شوروی و سرسپردگی حزب توده به آن، بر هیچ کس پوشیده نماند. حمایت‌های حزب توده از منافع شوروی در این مسائل نیز از مهمترین دلایلی بود که در سال ۱۳۲۶ موجبات انشعاب در حزب توده را فراهم نمود. سردمداران این انشعاب خلیل ملکی و یارانش از جمله جلال آل احمد بودند.

«انشعاب در آذر ۱۳۲۶ اتفاق افتاد. به دنبال اختلاف نظر جماعتی که ما بودیم - به رهبری خلیل ملکی - و رهبران حزب توده که به علت شکست قضیه ی آذربایجان، سخت دنبال روی سیاست استالینی بودند که می‌دیدیم به چه بواری می‌انجامید. پس از انشعاب یک حزب سوسیالیست ساختیم که زیر بار اتهامات مطبوعات حزبی که حتی کمک رادیومسکو را هم پس پشت داشت، تاب چندانی نیاورد. و منحل شد. و ما ناچار شدیم به سکوت» [۴].

مقام معظم رهبری در این خصوص چنین نقل کرده اند :

من یادم نیست که این حرف را از خودش شنیدم، یا دوستی برای من نقل می‌کرد. سال چهل و هفت ایشان به مشهد آمده بود. در جلسهای که با آن مرحوم بودیم، از این حرفها خیلی گذشت. احتمال می‌دادم خودم شنیده باشم، احتمال هم می‌دادم کسی از او شنیده بود و برای من نقل می‌کرد. می‌گفت: ما در اتفاقات حزب توده، مرتب از این اتاق به آن اتاق جلو رفتیم - منظورش این بود که مراحل حزبی را طی کردیم و به جایی رسیدیم که دیدیم از پشت دیوار صدا می‌آید! گفتیم آنجا کجاست؟ گفتند اینجا مسکو است! گفتیم ما نیستیم؛ برگشتیم. یعنی به مجرد اینکه در سلسله مراتب حزبی احساس کردند که این وابسته به خارج است، گفتند ما دیگر نیستیم. بیرون آمدند و با خلیل ملکی و جماعتی دیگر، نیروی سوم را درست کردند؛ مخلصها آنجا بودند. این دوره، تا حدود دوران «دکتر مصدق» و بعد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه یافت. [۵]

انشعاب این عده از حزب توده جزء اتفاقات مهم فکری و سیاسی آن سالها به شمار میرود که نقش به سزایی در شکلهی به جریانات فکری چپ ایران تا به امروز داشته است. زیرا در شرایطی که اتحاد جماهیر شوروی و حزب توده در تلاش بودند تا کلیه تفکرات چپ در ایران به زیر چتر این حزب درآمده و تفسیر مورد پذیرش آنان از چپ در جامعه رواج یابد، این انشعاب و پس از آن شکلگیری حزب "نیروی سوم" و "زحمتکشان" تلاشی بود در راستای ارائه قرائتی مستقل، بومی (و حتی بعدها متناسب با مذهب) از تفکرات سوسیالیستی در ایران، ضمن آنکه دسته اخیر، به هیچ وجه مایل نبود خود را در بند مطامع اتحاد جماهیر شوروی در آورد. این کوششها بعدها از سوی پیروان این مکتب، روندی رو به گسترش یافت بطوریکه رد پای آن تا به امروز نیز در تاریخ معاصر قابل پیگیری میباشد و همانگونه که گفته شد آل احمد در بنیانگذاری این حرکت نقشی غیر قابل انکار داشت.

به هر حال فعالیت سیاسی جلال در خلال سالهای پس از انشعاب تا کودتای ۱۳۳۲ در کنار خلیل ملکی و در چهارچوب حزب

"نیروی سوم" و سپس "زحمتکشان ملت ایران" و در دوره پس از جدایی از بقایی، در قالب حزب "زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم" در مخالفت با حزب توده و حمایت از دکتر مصدق (در جریان ماجرای ملی شدن صنعت نفت) تداوم یافت .

ادامه دارد . . .

آدرس مطلب :

<https://www.cafetariikh.com/news/۲۰۳۴۷/۱-لاحمد-آ-جلا-سیاسی-لانديشه-تجو-سیري>